

بدعنقی در ثبت احوال و ثبت جهان

محمد قائد

editor@lawhmag.com

شهرها بدون ثبت شدن جزو مکانهای تاریخی هم در خطر دگرگونی و دست اندازی نیستند. ساکنانشان آنها را به بهترین شکل حفظ می کنند. اصفهان گرچه در فهرست میراثهای فرهنگی جهانی ثبت شده، در معرض دست اندازی است. پنجاه سال دیگر شاید مرکز اصفهان بسیار متفاوت از شهری باشد که زمانی بود. در همین حال، کسانی چون کشورشان عایداتی قابل توجه از رهگذر جاههای نفت دارد به خود می بالند که برای ادعای مالکیت بر مفاخر قدیم شایسته ترند.

فغانها می شنویم که مولوی را بردند، دارند این را هم می برند — منظورشان شخصیهایی در حد رازی است. زکریای رازی از اسمش پیداست اهل ری بود (امروز می توان بچه تهرود حسابش کرد) اما تمام آثار او به عربی است. ری در قلب سرزمین پارس بود و فاتحان عرب مستعمره نشینانی به تمام شهرهای ایران کوچ دادند.

غریبان عادت داشته اند ده قرن نوشته و هنر مردمان شمال آفریقا تا شبه قاره هند را با صفت اسلامی یک کاسه کنند. ایرانیهای اهل نظر در برابر مصادره میراث فرهنگی شان به نام اسلام، و مصادره اسلام به نام عرب می گویند گرچه عربی زبان علم بود، انتساب تمام آثار علمی ایرانیان به عربها خطاست. این صاحب نظران امروز در مراکز مطالعات شرقی جهان حضور مؤثر دارند. گلایه های قدیمی از شرق شناسان مدت ها است بی ربط شده.

اگر ما سراینده پارسی گوی اهل دهلی را جزو فرهنگ ایرانی می دانیم، ملت های همجوار حق دارند از انتساب سرایندگانی نامدار به خویش مسرور باشند. بدعنقی ایرانیهای معاصر در برخورد به عموزاده های قدیمی نشان از اعتیاد به تفرعن دارد: تحقیر پائینی در عین کرنش به بالایی. برای ایرانیها که ادعای بزرگتر بودن دارند حتماً بهتر است به سایر اعضای خانواده ملت ها فرصت اظهار علایق مشترک بدهند، نه مدام بر سر موضوعهایی کتابی بُراق شوند. این لنترانی مهممل یعنی چه که فلان کشور صد سال پیش از ما جدا شد؟ شب دراز است و قلندر بیدار تا ببیند از همین رویی و آستری چند قبا در می آید. وقتی غریبها نوروز را تحویل می گیرند یا شعرهایی می سرایند و به خیام نسبت می دهند احساس ما خشنودی است. پس کبرورزیدن بر سر پاسپورت قدما و پیشدستی در ثبت گردش سیارات را کنار بگذاریم.

همسایه ها این همه از بالانگه کردن را فقط به حساب خودبینی ناشی از عایدات نفت می گذارند. یعنی دیگران نمی دانند ما در مملکت خودمان مجاز به انتشار بحثی اساسی درباره خیام نیستیم، و تلویزیون ما تحویل سال نور را درز می گیرد؟

در حالی که ساختمان قدیمی و حتی خیابان این سرزمین در انتظار کلنگها حال و روز خوشی ندارد، بعید است مشاجره بر سر ثبت نوروز و یلدا رفتاری مورد پسند روح خیام و مولوی باشد.

ثبت ساختمان عتیقه، محله یا حتی کل شهر، از این نظر اهمیت دارد که از زوال طبیعی یا دست اندازی مصون بماند تا چنانچه صدمه دید بتوان بر پایه مشخصات دقیق بازسازی اش کرد. اما وقتی نوروز و یلدا و مهرگان را ثبت می کنند پای چه چیزی مهر و امضا می گذارند؟

یلدا توالی بلندترین شب و کوتاه ترین روز سال، و شب اول تیر بلندترین روز و کوتاه ترین شب سال است. اول فروردین و اول مهر طول شب و روز مساوی است. چنانچه زمانی سرعت گردش و فواصل سیارات منظومه شمسی تغییر کند، از این مراکز ثبت چه کاری ساخته است؟ اگر طول شب یلدا چند دقیقه کم و زیاد شود مشکل بزرگی است و از بشر کاری ساخته است؟

چنین ثبتهایی، حتی اگر بازی و تشریفات باشد، می تواند به جلب توجه شمار بزرگتری از مردم کمک کند. در همین حال، برای ثبت پدیده های طبیعی و شخصیهایی قدمايي ظاهراً بین چند کشور پارسی گوی همجوار، رقابت در گرفته است — ثبت نوروز، ثبت مولوی، ثبت یلدا و چیزهای دیگر.

میل به حفظ مصنوعات برخاسته از آگاهی به تغییر پذیری و احتمال فناي آنهاست. اما این بحث که جلال الدین بلخی یا رومی را باید واقعاً اهل کجا دانست نتیجه خط و خطوط جغرافیای سیاسی است. نقطه چین روی نقشه به نگاه ما با قرار دادنش در چهارچوب ملیت و سرزمین شکل می بخشد. کلمات ایران و ایرانی بیش از هزار بار در شاهنامه تکرار شده است اما تا قرن نوزدهم شاهان چنین واژه ای برای توصیف خویش به کار نمی بردند.

به سبب همین نقطه چین ها، سرزمین هایی که زمانی پایگاه قوی ترین حکمرانان بودند نزد بسیاری از ساکنان ایران کنونی تبدیل به "آنها" شده اند. مولوی در بلخ به دنیا آمد، در نوجوانی به دمشق رفت و تا آخر عمر در قونیه زیست اما به نظر قاطبه ایرانیها هزار درصد ایرانی بود — حتی پیش از آنکه کشوری به نام ایران ایجاد شده باشد. به نظر ایرانیهای معاصر، بین اسطوره و تاریخ تفاوت چندانی نیست: وقتی نام سرزمینی در شعرهای حماسی آمد می توان گفت آن سرزمین وجود داشته است.

بحث بر سر موضوعها در حکم ورزش فکری است. آدمهایی، بخصوص جوانها، کتاب ورق می زنند تا پیشینه و ریشه ها را کشف کنند. اما اگر تصمیم خود را پیشاپیش گرفته باشند تأثیر روشنگرانه بحث شاید آن اندازه که خیال می کنیم نباشد.

اینکه سراینده مثنوی معنوی و دیوان شمس را باید بیشتر همولایتی مردم افغانستان و ترکیه امروزی دانست تا هموطن شیرازیها و اصفهانیهها، یا اینکه ابن سینا در بلخ می زیست پس اهل افغانستان و ترکمنستان بود (یا نبود)، نمی تواند بر پایه این فرض بنا شود که ایران کنونی برتر از آن کشورها بود و هست و خواهد بود.

اصفهان همتراز فلورانس و قدیمی تر از سن پترزبورگ است. آن